ملاقات زیبایی و اندیشه

مروری بر شعر محمدمهدی سیار

سیامک بهرامپرور

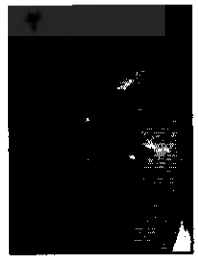

شعر گستره ظهور زیبایی یا اندیشه یا هردوی آن ها بر بستر شاعرانگی ست. هیچ شعر موفقی نیست که فاقد شاعرانگی باشد و نیز لااقل از یکی از دو عنصر زیبایی و اندیشه عاری باشد.

برخی اشعار تنها محمل زیبایی اند و شاعر به واسطه کلام شاعرانه اش، کشفی زیبا را به منصه ظهور می رساند. در این دست اشعار اندیشگی کم رنگ است و در عوض شاعر با خلق تابلویی زیبا از واژگان شما را به جشن شاعرانگی می برد. استفاده از صنایع شعری، خلق تصاویر و تشبیهات و مراعات نظیر و نظایر ان ابزارهای شاعر برای خلق این موقعیت هستند.

اما دسته دیگری از اشعار نیز هستند که عنصر اندیشه را برجسته تر از کشف زیبایی شناسانه نشان می دهند. در این اشعار، هنرمند بر ان است که یک دقیقه فلسفی یا یک نکته اندیشمندانه را در باب هستی و اجزای آن، در قاب شاعرانگی به شعر بکشد. بی شک شاعرانگی، در هیچ یک از این دو شیوه، نباید تحت الشعاع اندیشه و حتی زیبایی واقع شود که اگر نه شعر عقیم و بی ارتباط خواهد ماند.

تعریف شاعرانگی شاید پیچیده تر از آن باشد که به کلام درآید. شاید بهتر باشد به همان «آن» شاعرانه حافظ اشاره کنیم؛ همان جوهره شعری که قابل درک است اما چندان تن به تعریف نمی دهد. به عبارتی ایجادش در نتیجه شهود شاعرانه شاعر است و درکش مبتنی بر شهود شاعرانه مخاطب. در نتیجه تحلیلش چندان ممکن نیست، مگر آن که آن را به عنوان هارمونی همه جانبه کلیه اجزاء شعر در نظر بگیریم که در واقع این هم نتیجه شاعرانگی ست.

در کنار این دو دسته، دسته دیگری از اشعار نیز هستند که بر آنند تا با ترکیب این دو شیوه به معجونی مست کننده تر دست یابند. یعنی با تلفیق اندیشه و زیبایی در بستر شاعرانگی به شرابی مردافکن برسند. این دسته اشعار، بی شک، دیریاب تر و ماندگار تر و شاید زیباترند؛ هرچند نمی توان در باب زیبایی حکمی کلی داد و منکر زیبایی هریک از این سه دسته شد، چراکه مثال های فراوانی برای هریک از این سه دسته در ادبیات موفق

جهان وجود دارد.

با یک مثال مقدمه این مقال را می‌بندم:

وحید امیری رباعی معروفی دارد:

آوای خوش هزار تقدیم تو باد
سرسبزترین بهار تقدیم تو باد
یک لحظه کوچک است روییدن عشق
آن لحظه هزار بار تقدیم تو باد.

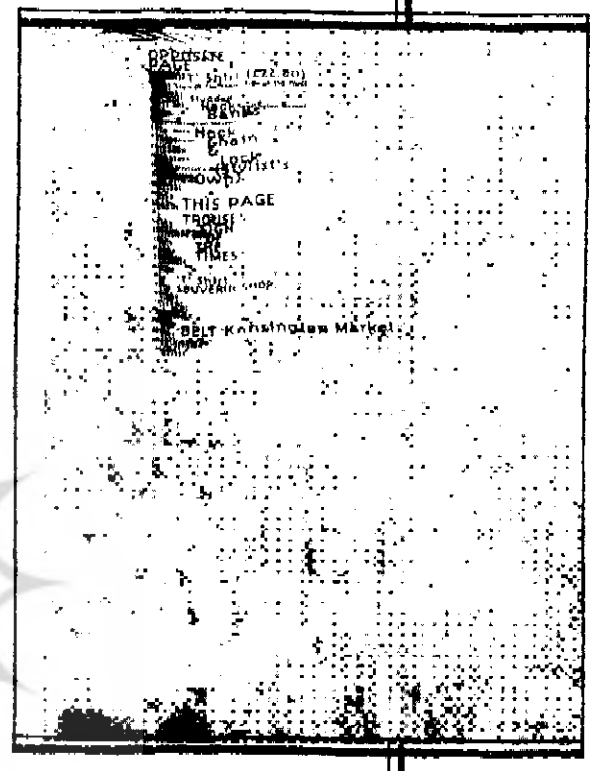

بیت اول، چنان که در بالا آمد، مصداق گروه اول است. شعر تنها به خلق زیبایی می‌اندیشد و شاعر زیباترین و دلکش ترین چیزهایی را که می‌بیند و می‌شنود به معشوق تقدیم می‌کند اینجا سخن از اندیشگی نیست، بل که تنها خلق زیبایی هدف است و لذا شاعر سعی می‌کند صنایع شعری را برای نیل به این هدف به درستی و در عین سادگی به کار گیرد.

بیت دوم اما حدیثی دیگرگون دارد. از تصویر «روییدن عشق» که بگذریم، باقی بیت چندان تصویرمند نیست اما در عوض اندیشه ای عمیق را مطرح می‌کند که به درک شاعر از عشق برمی گردد. شاعر معتقد است که وقوع عشق ـ یا همان «رویش عشق» ـ در یک لحظه کوچک اتفاق می‌افتد. این همان مفهومی ست که بسیاری از رفتارشناسان روابط عاشقانه بر آن تاکید دارند. عشق محصول یک فرایند تدریجی نیست، بل که ناگهان حادث می‌شود و به عبارت بهتر نمی شود طبق یک برنامه از پیش تعیین شده و زمان بندی شده عاشق شد! از سوی دیگر مصراع دوم اندیشه ای عمیق تر را مطرح می‌کند. شاعر آن لحظه کوچک را هزار بار تقدیم معشوق می‌کند. در این جا دو نکته وجود دارد:

ـ لحظه روییدن عشق زیباترین لحظه زندگی و نقطه اوج عمر انسانی ست؛ پس چه بهتر از آن، تا هزار بار تقدیم معشوق شود.

ـ برداشت مهم تر این که برای تداوم رابطه عاشقانه باید آن لحظه را مکرر کرد تا تازگی عشق حفظ شود و به دام چاله تکرار و عادت در نغلتد.

می بینید که شاعر در یک بیت به این همه مفهوم اندیشمندانه در باب عشق دست یازیده و کشف عاشقانه خود را با مخاطب تقسیم کرده است. و درست به همین دلیل، یعنی تلفیق زیبایی شناسی بیت اول با اندیشگی بیت دوم، این رباعی تا به این حد محبوب خاص و عام واقع شده است و مردم، حتی بدون آن که به این همه طول و تفصیل بیاندیشند و با بهره گیری ناخودآگاه از اندیشگی، زیبایی و شاعرانگی متن، آن را بر در و دیوار و کارت پستال های رنگارنگ می‌نویسند و از بر می کنند.

این مقدمه و این مثال را این چنین مطول کردم تا شاید منتقدان ادبی و هنری ما، اندکی دقیق تر به آثاری که دارای اقبال عمومی هستند توجه کنند و راز این استقبال عام را دریابند و به آن اشاره کنند، نه آن که هرچه را عام پسندید به چوب «عامه پسند بودن» برانند و خود بر برج عاج «خاص بودن» شان بنشینند و سیگاری چاق کنند و مردم را به تمسخر گیرند.

محمدمهدی سیار شاعری ست که به شهادت شعرهایی که از او خوانده ام، سعی دارد زیبایی و اندیشه را توأمان در بستر شاعرانگی آثارش به کار گیرد. برای ورود به بحث، بهتر است که به تفکیک راجع به این دو مقوله در شعر سیار سخن بگوییم:

الف. زیبایی:

رویکرد زیبایی شناسانه شعر سیار مبتنی بر زبان و نیز کشف های تصویری ست.

در مقوله زبان، شاعر گاه تنها از بازی های زبانی سود برده است:

هیچ کس
غیر جوی و نوادان، قشنگ، تر نشد
هیچ کس
قشنگ تر نشد

یا

سر به سرم مگذارید؛ گرم سردردم
سر به سرم مگذارید، سر به سر، دردم

استفاده از بازی های زبانی به تنهایی، مانند حرکت بر لبه تیغ است. گاهی مثل مثال اول، به واسطه حضور اندیشه پشت شعر ـ که ارتباط میان «تر شدن» و «قشنگ تر شدن» را هدف قرار داده است ـ به مقصد می‌رسد و گاه مثل مثال دوم در نگاه اول جذاب است و حتی شاید به نوعی سرگیجه حاصل از سردرد را هم فرایاد آورد، اما در خوانش های مکرر از قدرت و حلاوتش کاسته می‌شود.

اما شاعر ما خوشبختانه کمتر به سراغ بازی های زبانی از این دست می‌رود، بل که بیشتر حرکت های زبانی اش را حول محور کار کشیدن های دوگانه یا چندگانه از زبان، به خصوص با اتکا بر عبارات عامیانه و کنایی و اصطلاحی شکل می‌دهد:

زمین برای دلم تنگ شده است
دلم برای آسمان...
ستاره نیستند این ها
خداوند
دانه پاشیده بر ایمان
ای کبوتران!

دو ترکیب مصطلح در این شعر به بازی گرفته شده اند تا شاعر به مفهوم مورد نظر دست یابد: «دل تنگ شدن» و «دانه پاشیدن» ـ به معنای اصطلاحی فریفتن یا حواس کسی را معطوف به چیزی کردن.

همین جا ذکر این نکته نیز بد نیست که «ای کبوتران» چندان لازم به نظر نمی رسد. گویا شاعر در هراس از درک ناشدن ابهام سطر قبل، خواسته توضیحی بیشتر بدهد که اتفاقاً این توضیح افزون تر به نظر نگارنده، از لذت کشف متن کاسته است.

چشمانم هرروز
گرد می آورند

قطره
قطره
آدم ها را
خیابان ها و پله ها را
پرهای بالشم هر شب
قو می شوند
در شور گریه هایم

به «گرد آوردن» دقت کنیم که تداعی «گرد شدن» را ـ که در همراهی با چشم معنای تعجب کردن می دهد ـ در خود دارد و در عین حال با دانه های گرد اشک هم بی ارتباط نیست. از آن سو بازی با ترکیب «بالش پر قو» ـ که تداعی گر بستر آرامش و آسودگی ست و مقایسه کنیدش با حال راوی ـ به زیبایی تصویری و زبانی خوبی انجامیده است. و نیز نگاه کنید به شوری اشک در سطر پایانی.

تو «ماه»ی و شده فواره بر که ای به هوایت
بگو نمی رسد، آیا از اشتیاق می افتد؟!

بی شک کشف تصویری خوبی در این بیت هست، اما به نظر نگارنده شاهکار شاعر در حرکت زبانی «از اشتیاق افتادن» است که هم معنای خود را دارد هم معنای «فرو افتادن» فواره را تداعی می کند.

هنوز اسیر سکوت تو اند زندان ها
و پای بند نگاهت دل نگهبان ها

به توالی «س» و «ز» در مصراع اول توجه کنیم که صدای هیس کشیدن برای سکوت را به یاد می آورد؛ در عین حال، به این نکته آشکار که زندان ها اسیر تو اند، نه تو اسیر آن ها.

در مصراع دوم اما بازی با زبان بسیار زیباست. «نگه بان» پابند «نگاه» توست. بازی انجام شده با جزء «نگه» در کلمه «نگهبان» سبب شده است که معنای آن بین «نگه دارنده» و « محافظ نگاه» سیالیت بیابد.

از این نمونه حرکت ها در شعر سیار بسیار است که به همین مثال ها بسنده می کنیم.

اما در باب خلق تصاویر بکر نیز شعر سیار قدرت نمایی می کند. بی هیچ توضیحی می شود لذت برد:

نشد طلوع کنی تا تو را طواف کنند
تقیه کار شدند آفتاب گردان ها

می بینم ای شکوفه که خون می شود دلت
از شاخه انار میاویز در بهار

سینه ام مثل آسمان خدا
کشور ابرهای بی وطن است

هوای هیچ دلی پرس و جوی دریا نیست
مدار پرسه این جوی ها خیابان است.

چشم ما بسته زیبایی این عالم نیست
چشم، زخمی ست که وامانده هر مرهم نیست
و مثال های بسیار!

شایان ذکر است که زیبایی در نتیجه به کارگیری همه ابزارهای شعری حادث می شود و بسیاری از اوقات نمی شود گفت که فلان بیت صرفاً تصویری ست و فلان بیت صرفاً زبانی. در همین مثال ها نباید حرکت های زبانی را از یاد برد. به خصوص در بیت آخر که «بستن» مصراع اول با «بستن زخم» رابطه می یابد و «وامانده» مصراع دوم نیز با «وا ماندن» اش.

ب. اندیشه:

اندیشه در آثار سیار نمود بسیار دارد. این اندیشه گاه در باب مسائل کلی هستی ست. آن چه که می توان آن را به امور بنیادین نیز تعبیر کرد:

پیچیده تر از
همه فرمول های فیزیک مکانیک
ساده تر از
همه سوال های امتحان دینی
در گردش است
جهل

(توجه کنید به اسامی مباحث مطروحه و ظرافت شاعر در انتخاب آن ها.)

یا:

اینجا کجاست؟ کیست بداند که ما که ایم؟
این تازه کودکانه ترین چیستان مان

گاهی در باب مذهب است یا آشکارا اشارات مذهبی و آیینی دارد:

نه زمه ای به صحرا برده ام
نه در صحرایی
آرمیده ام
این گونه که روزگار می گذرانم
در چهل سالگی
پیامبر ناخواهم شد

یا:

تو «باید»ی و یقینی، نه اتفاقی و «شاید»
تو سرنوشت زمینی، که اتفاق می افتد

یا:

چشم انتظار آمدن مردمان مباش
آن سوتر از مناره نرفته ست اذان مان

از هر چه طول و عرض که دارد زمین، به جز
یک مستطیل چیست سرانجام از آن مان؟

گاهی اندیشه در باب چگونگی روابط اجتماعی و دارای تحلیل جامعه شناختی ست:

جبران مشو، که هیبت دریا نیز
جز جمع جبری قطراتی نیست
ما ماهیان آب گل آلودیم
ما را امید هیچ نجاتی نیست

(توجه کنید به بازی با «از آب گل آلود ماهی گرفتن»)

حتی اگر پیامبری باشیم
دنبال نام مان صلواتی نیست

یا:

نبود و نیست مرا همدمی، که این جنگل
نه جنگل است، که انبوه تک درختان است

یا در غزلی زیبا می خوانیم:

مباد سفره رنگین تان کپک بزند

خلاف میل شما جز خکی فلاک برند
به پاسبان محل بسپرید نگذارد
گر سنه ای سر این کوچه نی لبک بزند
شما به صحت ایمان خویش شک نکنید
درخت دین جماعت اگر شتک بزند
شما به پاکی باغات خویش شک نکنید
اگر هبوز گلویی دم از فدک بزند
رها کنید علی را که مثل هر شب خویش
به زخم کهنه و نان جُوش نمک بزند...
و موارد بسیار از این دست.
گاه این اندیشه اندکی به تلخ گویی پهلو می زند:
بهار می رسد، اما چه فرق می کند آیا
بر ای شاخه خشکی که در احاق می افتد؟
یا:
خبر رسید که پاییز رو به پایان است
چه دل خوش اید؟ که این اول زمستان است
تو، ای خزان زده جنگل! مخوان سرود سرور
صبور باش که فصل درخت سوزان است
گاهی نیز یک سوزن به خود می زند، به همه آن چه «خودمحوربینی» هنرمندان نامیده می شود:
حیف است دور از یادها افتد به این رودی
شعر به این خوبی
ای کاش بارانی نیاید هیچ
تا بر زبان مردمان شهر
جاوید ماند شاهکار تازه ام:
«آخر نمی بارد چرا باران؟...»
نکته این جاست که اندیشه ساری و جاری در این اشعار در بیانی روان و تصاویری ساده اما گیرا، ریخته شده و کار به مبهم گویی نکشیده است.

❋

دو نکته دیگر نیز هست که در این مقال باید به آن اشاره رود. یکی سهم فراوان شعر آیینی در مجموعه اثاری ست که از سیار خوانده ام و طرفه این که حفظ تازگی و طراوت شعری در شعر آیینی که امری دشوار و دیریاب است در آثار او لحاظ شده است و شاعر بر آن بوده است که با کشف های تازه در حوزه زبان و تصویر، شعر آیینی خود را از ورطه شعار و تکرار دور کند:

یا هم صدا کردند ماتم های عالم را
وقتی جدا کردند همدم های عالم را
از عطر یاسم یادهای ساحل غربی
از یاد می بردند مریم های عالم را
انگار یک جا بر سرم آوار می کردند
تیغ تمام این منجم های عالم را
من پشت پرچین بهشت کوچکم دیدم
هیزم به دوشان جهنم های عالم را
(توجه کنید به رُوی و زاویه روایت ماجرای شهادت حضرت زهرا و نیز ارجاعات و زنجیره تداعی های اثر به قرآن و روایات)
و یا:
امام رو به پریش، عمامه روی زمین
قیامتی شد بعد از اقامه روی زمین
خطوط آخر نهج البلاغه ریخت به خاک
چکید خون خدا در لامه روی زمین
تو رفته ای و زمین مانده است و ما اینک
و میزهای پر از بخشنامه روی زمین
(باز توجه کنید به تغییر حال و هوای شعر در بیت مقطع که مناسب درون مایه است و نیز استفاده دوگانه از «روی زمین ماندن»).
نکته دیگر استفاده مناسب از عنصر روایت شاعرانه در یکی ـ دو شعر است که به خصوص در غزل «سلوک» نمودی درخشان دارد. این غزل ـ یا به عبارت بهتر غزل روایت ـ با پرداختی خطی و کلاسیک به یک پایان بندی غافلگیر کننده و در عین حال اندیشمندانه می رسد. به عبارت بهتر یک انسانی زدایی خیال پردازانه از روند شکل گیری ابر و باران، به بیان درکی عمیق از برخی اعمال بشری و بیهودگی شان تبدیل می شود. آن گاه که به گمان پیش رفتن، دو سه گام و بل که بیشتر به عقب می گذاریم!
نکته مهم در روایت این اثر، ذات شاعرانه روایت است. یعنی این که روایت به خودی خود شاعرانه است و به مدد تکنیک های فرمی شعر، به شاعرانگی ترسیده است.

❋

و نکته آخر این که، شاعر ما گاهی نیز لغزش هایی کوچک دارد که با اندکی دقت قابل بر طرف کردن هستند. به یکی ـ دو مورد در بالا اشاره شد و دو مثال دیگر:
درد تمام جهان را گرفت و من را نیز
آه کشیدم و گردید بیشتر دردم
ناگفته پیداست که «گردیدن» به معنای «شدن» فصیح نیست.
یا:
سر در گم ایم و مبهم، مانند سر نوشت
مانند نقش های ته استکان مان
که باز «استکان» گویا به ضرورت وزن، به جای «فنجان» نشسته است که بی شک کارایی آن را ندارد.

❋

محمدمهدی سیار شاعری اندیشه مدار و زیبایی محور است که فارغ از تکنیک گرایی های مد روز به جریان اصیل شعر می اندیشد و به ارتباطش با مخاطب و به این که حرفی دارد که می خواهد منتقلش کند.
بنابراین سعی می کند از زیباترین و در عین حال ساده ترین راه به این مقصود نایل آید. راهی که با مرور دوباره اشعار او، امید کشف سرزمین هایی زیباتر و اقلیم هایی فراتر را در دل مخاطب زنده می کند. چنین باد.